



بحران‌های منطقه‌ای، جنگ غزه و آینده سیاسی جهان اسلام

عباس مصلی نژاد^۱

چکیده

بحران‌های منطقه‌ای را می‌توان در زمره واقعیت‌های سیاست بین‌الملل و امنیت ملی کشورهای جنوب غرب آسیا دانست. مسئله مهم در مطالعات مربوط به بحران‌های منطقه‌ای به‌ویژه بحران‌های امنیتی غرب آسیا تغییراتی است که ایجادکننده بحران می‌باشند. جنگ ۷ اکتبر غزه مهم‌ترین بحران دهه سوم قرن بیست و یکم است و در شرایطی به‌وجود آمد که نشانه‌هایی از تغییرات هویتی، ژئوپلیتیکی و تکنولوژیک شکل گرفته و این امر تأثیر خود را بر موازنه قوای منطقه‌ای و آینده محیط پیرامونی خود را متاثر خواهد کرد. پرسش اصلی مقاله آن است که «جنگ غزه در چه شرایط راهبردی شکل گرفته و چه تأثیری بر آینده جهان اسلام به‌جا می‌گذارد؟» فرضیه مقاله به این موضوع اشاره دارد که «جنگ غزه انعکاس تغییر در معادله موازنه قدرت بوده و این امر زمینه‌ساز تولید هویت مشروعیت‌بخش را به‌وجود می‌آورد.» پژوهش حاضر نظریه بنیان بوده و تحلیل داده‌ها بر اساس نظریه «کمریندشکننده» سائول کوهن می‌باشد.

واژگان کلیدی: بحران‌های منطقه‌ای، جنگ غزه، گروه‌های هویتی، انسجام سیاسی، ساختار دودولتی

شماره ۲ (۳۳)

سال ۱۱
تابستان ۱۴۰۳

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۲/۱۲/۱۸
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۳/۱۰
صص: ۳۰-۵۳



DOI: 10.27834/CSIW.2403.1380.2.33.2

^۱ استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. mossalanejad@ut.ac.ir

استناد: مصلی نژاد، عباس. (۱۴۰۳). بحران‌های منطقه‌ای، جنگ غزه و آینده سیاسی جهان اسلام. *بحران پژوهی جهان اسلام*، ۱۱(۲)، ۳۰-۵۳.



این مقاله تحت لیسانس آفرینندگی مردمی (Creative Commons License- CC BY) در دسترس شما قرار گرفته است.

مقدمه

جنگ غزه را می‌توان به‌عنوان نقطه عطفی در تحولات سیاسی و امنیتی خاورمیانه دانست. اگرچه ایالات متحده و اسرائیل از انگیزه و کنش عملیاتی مؤثری برای کنش علیه گروه‌های مقاومت فلسطین، لبنان و یمن بهره گرفتند، اما قابلیت تاکتیکی و عملیاتی گروه‌های مقاومت هیچگاه با چالش راهبردی روبه‌رو نشد. جنگ غزه را می‌توان ادامه تغییرات راهبردی و ژئوپلیتیکی منطقه‌ای دانست که از سال‌های آغازین قرن ۲۱ شروع شده و در آینده نیز ادامه خواهد یافت.

شواهد موجود بیانگر این واقعیت است که جنگ و منازعه در مناطقی شکل می‌گیرد و بازتولید می‌شود که نشانه‌هایی از بحران را بازتولید نمایند. خاورمیانه و جنوب غرب آسیا همواره بانسانه‌هایی از بحران امنیتی، تضادهای هویتی و تغییرات ژئوپلیتیکی همراه بوده است. جنگ غزه را می‌توان ادامه بحران امنیتی و تضادهای ژئوپلیتیکی خاورمیانه و جنوب شرق آسیا دانست. بحران را می‌توان شوربختی اجتناب‌ناپذیر بسیاری از کشورهای غرب آسیا دانست.

شکل‌بندی‌های ساختاری یکی از عوامل اصلی تغییرات ژئوپلیتیکی محسوب می‌شود. بازیگران منطقه‌ای در ساختار و نظام دوقطبی تحت تأثیر ساخت امنیتی و چگونگی توزیع قدرت بازیگران اصلی نظام جهانی قرار دارند. تغییر در شکل‌بندی‌های ساختاری یکی از عوامل اصلی تغییر در موازنه قدرت محسوب می‌شود. شکل‌گیری نظام انقلابی در ایران، زمینه ظهور قالب‌های هویتی را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. در سال‌های بعد از جنگ سرد، زمینه برای شکل‌گیری نشانه‌هایی از تعارض هویتی به وجود آمد که تأثیر خود را بر شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای به جا گذاشته است (Mossalanejad, 2012: 54). در این سازه کاستلز، ملی‌گرایی مبتنی بر قومیت و بنیادگرایی را از نمونه‌های مشخص هویت مقاومت می‌داند. هویت مقاومت آثار و پیامدهای متعددی در محیط منطقه‌ای دارد. هویت عامل برساختگی تضادهای فرهنگی، سیاسی و همچنین عامل مؤثری در بازتولید گروه‌های تروریستی محسوب می‌شود. برخی از گروه‌های تروریستی در واکنش به احساس بیگانگی و تبعیض قومی و مذهبی در بسیاری از کشورها به ویژه حوزه منطقه‌ای خاورمیانه، آسیای مرکزی، قفقاز و شرق مدیترانه بازتولید می‌شود. تروریسم را می‌توان انعکاس تضادهای نهفته با انگاره‌های هویتی دانست (Castells, 2001: 22).

بحران‌های منطقه‌ای، جنگ غزه و آینده سیاسی جهان اسلام

جنگ غزه بیانگر واقعیتی از سیاست بین‌الملل است که تأثیر خود را در محیط منطقه‌ای به جا گذاشته است. بخش قابل توجهی از منازعات ژئوپلیتیکی دوران پس از جنگ سرد مربوط به حوزه‌های پیرامونی بوده است. جنگ غزه یکی از واقعیت‌های تعارض منطقه‌ای محسوب می‌شود که می‌توان آن را تابعی از سازوکارهای مربوط به مدیریت بحران‌های منطقه‌ای دانست. بخش قابل توجهی از منازعات و بحران‌های منطقه‌ای تحت تأثیر دو مؤلفه «هویت» و «جنگ منابع» قرار گرفته است. در چنین شرایطی زمینه برای ظهور ائتلاف‌های جدید به وجود آمد. هر ائتلاف بیانگر شکل خاصی از معادله قدرت و کنش متقابل بازیگران برای کنترل رفتار سیاسی آنان خواهد بود (Golmohammadi, 2020: 125).

فرآیند تکوین و گسترش جنگ در غزه نشان می‌دهد که بازیگران گریز از مرکز و نیروهای اجتماعی هویتی شده، نقش محوری در ظهور، گسترش و تداوم بحران‌های امنیت منطقه‌ای دارند. جنگ غزه همچنین نشان می‌دهد که بحران‌های امنیتی کشورها در محیط منطقه‌ای با تغییراتی همراه شده‌اند. نشانه‌های آن را باید در ارتباط با فرآیندهایی همانند: «ذره‌ای شدن رقابت‌های ژئوپلیتیکی» و «بحران‌های جانشینی» دانست که مدیریت آن نیازمند ائتلاف‌سازی، تحرک ژئوپلیتیکی و مقابله کم‌شدت بازیگران است.

۱- نظریه «کمربندشکننده» به مثابه چارچوب نظری

تحلیل آینده جهان اسلام، بدون تحلیل فضای غرب آسیا امکان پذیر نیست؛ زیرا غالب بازیگران اصلی نظم دهنده در جهان اسلام نظیر ایران، عربستان، ترکیه، رژیم صهیونیستی و... در این منطقه حضور دارند. از سویی دیگر بسیار از مؤلفه‌های اقتصادی، ژئوپلیتیکی، امنیتی و حتی فرهنگی در جهان اسلام در این منطقه صورت‌بندی می‌شود. بر این اساس ضروری است نظریه‌ای انتخاب شود که تمرکز ساحت نظریه پردازانه‌اش بر محیط غرب آسیا باشد. نظریه کمربند شکننده سائول کوهن از چنین قابلیت‌های برخوردار است.

سائول کوهن جغرافیدان سیاسی و صاحب نظر جهانی، معتقد است که خاورمیانه به‌عنوان «کمربند شکننده» در نظام ژئوپولیتیک جهانی وضعیت متزلزل و در حال تغییری و به‌عبارت بهتر وضعیت شکننده‌ای دارد. از منظر وی تعریف کمربند شکننده چنین است: «یک منطقه وسیع با

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

موقعیت استراتژیک اشغال شده توسط دولت‌های در حال کشمکش که بین منافع متضاد قدرت‌های بزرگ گیر کرده است. کوهن بر این باور است که منطقه خاورمیانه بین دو قدرت بری (روسیه) و بحری (آمریکا) قرار دارد و لذا در زیر فشار این دو قدرت می‌شکند (Cohen, 2008: 48).

کوهن در بازنمایی و ارائه تصویری از جهان، سه منطقه ژئواستراتژیک را تعیین کرده که در این مناطق، منازعه، کشمکش و جنگ وجود نداشته و به اصطلاح مناطق با ثبات می‌باشند. نخست منطقه ژئواستراتژیک آتلانتیک، دوم منطقه ژئواستراتژیک اوراسیا سوم منطقه شبه‌قاره. کشورهای حاضر در این مناطق در ژئوپلیتیک اقتصادی قرار دارند، طبیعی است که از سازوکارها و سیاست نهادگرا و الگوهای همکاری جویانه حمایت به عمل می‌آورند (Cohen, 2008: 697).

در مقابل سائول کوهن، تصویری را که در قالب ژئوپلیتیک آشوب از غرب آسیا ارائه داده می‌شود را در قالب «کمرند شکننده» تعریف و تبیین می‌کند. کوهن مفهوم «کمرند شکننده» را در تبیین ویژگی‌های ساختاری غرب آسیا به کار گرفت. کوهن بر واقعیت‌های ژئوپلیتیکی تأکید دارد. بر این اساس در فضای امنیت شکننده هیچ بازیگری از امنیت مطلق برخوردار نیست. قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه‌ای به گونه اجتناب‌ناپذیر با چالش‌ها و تهدیدات ژئوپلیتیکی روبرو می‌شوند. به همین دلیل است که نشانه‌هایی از «ائتلاف‌سازی تاکتیکی» در روابط بازیگران به وجود می‌آید. هرگونه ائتلاف برای مقابله با شکل خاصی از تهدید تعریف می‌شود. هر گاه تهدیدات ماهیت نامتقارن و حاشیه‌ای باشد، طبیعی است که میزان آسیب‌پذیری بازیگرانی که از قدرت متقارن برخوردارند، کاهش می‌یابد. به دیگر بیان سائول کوهن در تلاش است تا مفاهیم جدید ژئوپلیتیکی را بر اساس آموزه‌های امنیتی تبیین کند (Cohen, 2008: 574). ژئوپلیتیک بحران، ناپایداری را در روابط سیاسی کشورها افزایش داده و زمینه تصاعد بحران امنیتی در روابط کشورها را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. کوهن در مطالعات خود به این موضوع اشاره دارد که به دلیل نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای متعارض در جنوب غرب آسیا، زمینه برای تضادهای امنیتی فراهم شده است (Cohen, 2008: 691).

بر این اساس به منظور تبیین تأثیرات جنگ غزه به عنوان یک بحران منطقه‌ای بسیار پر اهمیت، نیاز به این امر دارد که ابتدا به عوامل راهبردی مؤثر بر این بحران پرداخته شود سپس چگونگی مواجهه بازیگران مختلف درگیر این بحران تبیین شود.

۲- عوامل راهبردی و ژئوپلیتیکی بحران منطقه‌ای جنوب غرب آسیا

بحران منطقه‌ای یکی از نشانه‌های بنیادین سیاست و امنیت در حوزه‌های آشوب‌زده می‌باشد. «جیمز روزنا» در سال ۱۹۹۱ مفهوم «جهان آشوب‌زده در سیاست و امنیت بین‌الملل» را تبیین کرد. چنین مفهومی به این معنا است که بحران‌های منطقه غرب آسیا تحت تأثیر مؤلفه‌های هویتی و ساختاری قرار داشته و در سال‌های پس از جنگ سرد گسترش و بازتولید شده است. ظهور بازیگران هویتی و نقش‌یابی نیروهای سیاسی که از کنش نامتقارن در امنیت‌سازی منطقه‌ای بهره می‌گیرند، نقش مؤثری در شکل‌گیری و تکوین بحران‌های امنیت ملی و منطقه‌ای جنوب غرب آسیا داشته است.

هر گاه شکل‌بندی‌های بحران‌زا به وجود آید، بازیگران و ائتلاف‌های جدیدی ظهور می‌یابند. از آنجایی که در خاورمیانه نشانه‌هایی از بحران هویتی نسبتاً پایدار وجود دارد، بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که زمینه برای ظهور شکل جدیدی از موازنه فراهم شود. از آنجایی که بازیگران هویتی در روند جنگ غزه از ابزارها و نشانه‌های کنش نامتقارن بهره گرفتند، بنابراین زمینه برای تغییر در موازنه تاکتیکی به وجود آمده است. در موازنه جدید، اسرائیل و ایالات متحده از حداکثر قدرت خود برای امنیت‌سازی بهره گرفته و این امر چالش‌های نوظهور جدید را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. بخش قابل توجهی از بازیگران منطقه‌ای جنوب غرب آسیا دارای ویژگی‌های دولت شکننده بوده و از ناپایداری تاکتیکی برخوردارند (Brooke, Henrik Helm, Sorensen & Stohl, 2015: 72).

۲-۱- ائتلاف‌سازی تاکتیکی آمریکا و اسرائیل

در روند جنگ غزه، کشورهای جهان غرب از سازوکارهای مربوط به «ائتلاف و اتحاد» برای موازنه قدرت جدید بهره گرفتند. حمایت همه‌جانبه دولت‌های جهان غرب از اقدامات تهاجمی و نسل‌کشی بی‌شائبه اسرائیل در غزه بیانگر آن است که ساختار نظام جهانی در دوران بحران‌های منطقه‌ای ماهیت قطبی‌شده پیدا می‌کند. اسرائیل و جهان غرب در وضعیت اتحاد تاکتیکی قرار گرفتند. ایالات متحده بیشترین حمایت امنیتی و ژئوپلیتیکی از اسرائیل را به انجام رساند.

هر گونه ائتلاف‌سازی بیانگر «منافع مشترک» و «تهدیدات مشترک» بازیگران است. شکل دیگری از ضرورت‌های کنش همکاری جویانه بازیگران در سیاست جهانی به وجود آمده است. «کنش هویتی» را می‌توان به‌عنوان سومین نشانه و الگوی کنش امنیت‌ساز بازیگرانی دانست که در

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

حوزه‌های ژئوپلیتیکی بحرانی قرار دارند. در چنین شرایطی، نقش‌یابی کشورهای مؤثر سیاست جهانی در امور منطقه‌ای غرب آسیا بیانگر ظهور و شکل‌گیری «سیاست پیوند» ضرورت‌های منطقه‌ای با شکل‌بندی‌های سیاست بین‌الملل است.

به همان گونه‌ای که ائتلاف‌سازی تاکتیکی در روابط اسرائیل و جهان غرب انعکاس داشته، شکل جدیدی از ائتلاف را می‌توان در روابط ایران و گروه‌های مقاومت جستجو نمود. محور اصلی ائتلاف‌یابی ایران و بازیگران منطقه‌ای را موضوع هویت تشکیل می‌دهد. هرگونه هویت‌یابی را می‌توان به مثابه بخشی از معادله سیاست قدرت در عصر موجود دانست. ائتلاف‌های هویتی به عنوان بخشی از ضرورت سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود.

در عصر جامعه شبکه‌ای، زمینه برای ظهور ائتلاف‌های هویتی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در چنین شرایطی، موضوعاتی همانند هویت، بازیگران غیردولتی، جنبش‌های انقلابی و شکل‌بندی‌های ساختاری نظام بین‌الملل نقش آفرین بوده و تاثیر خود را در سیاست بین‌الملل به جا می‌گذارد. جنگ غزه از این جهت اهمیت دارد که توانست زمینه‌های لازم برای ائتلاف‌سازی جدید را به وجود آورد. هرگونه ائتلاف‌سازی تابعی از ضرورت‌های ژئوپلیتیکی و راهبردی خواهد بود.

۲-۲- نقش‌یابی بازیگران نیابتی در جنگ غزه

در روند شکل‌گیری و گسترش جنگ غزه، نقش بازیگران نیابتی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. ایران توانست نشانه‌هایی از «تحرك حاشیه‌ای» را در دستور کار خود قرار دهد. در چنین شرایطی، جنگ غزه به میزان قابل توجهی کنترل و مهار گردید. گسترش بحران در شرایطی ایجاد می‌شود که زمینه برای تغییرات ژئوپلیتیکی نیز به وجود آید. در فضای موجود هیچ‌گونه نشانه‌ای از تغییر سرزمینی و راهبردی در الگوی کنش بازیگران مشاهده نمی‌شود.

جنگ غزه تهدیدی علیه نظم منطقه‌ای محسوب می‌شود. مقابله با تهدیدات اولین ضرورت کارکردی هر نوع سیاستگذاری امنیتی است. از آنجایی که تهدیدات ماهیت فزاینده و گسترش‌یابنده دارد لازم است هر کشوری درک دقیقی نسبت به ماهیت و ذات تهدیدات داشته باشد. همچنین شناخت تهدیدات اصلی‌ترین گام برای امنیت‌سازی در سطح ملی و منطقه‌ای محسوب می‌شود. تهدیدات قبل از این که ظهور پیدا کند براساس نشانه‌های معنایی و اجتماعی درک می‌شوند. شناخت

بحران‌های منطقه‌ای، جنگ غزه و آینده سیاسی جهان اسلام

نشانه‌های تهدید از طریق قرینه‌های کنش سیاسی بازیگران انجام می‌گیرد (Mossalanejad, 2023: 25).

هنوز نشانه‌های مربوط به مقاومت از سوی گروه‌های سیاسی غزه انعکاس دارد. ویژگی جنگ‌های نیابتی جدید در آن است که از قابلیت کنترل و مهارشدگی برخوردار است. گسترش جنگ‌های نیابتی و سازماندهی ائتلاف‌های منطقه‌ای در فضای جنگ و صلح را می‌توان در زمره موضوعاتی دانست که بر شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای غرب آسیا تأثیر به جا می‌گذارد. جنگ غزه بیانگر این واقعیت است که بازیگران غیردولتی نقش مؤثری در سیاست قدرت ایفا نموده و از قابلیت لازم برای اثرگذاری منطقه‌ای برخوردارند.

در روند جنگ غزه، کشورهای ایران، عراق و سوریه در فضای امنیت شکننده و بحران‌های تصاعدی‌بنده قرار گرفتند. هر یک از کشورهای یاد شده در روند جنگ غزه و نسل‌کشی نهادی در سیاست بین‌الملل؛ نقش مؤثری در مدیریت بحران ایفا نمودند. چگونگی نقش‌یابی و جایگاه‌یابی ایران در محیط منطقه‌ای، ارتباط بسیار زیادی با سازوکارهای حل و فصل منازعه در آسیای جنوب غربی و جنگ‌های منطقه‌ای جدید دارد. روند موجود بیانگر این واقعیت است که ایران منطقه‌ای از قابلیت لازم برای مدیریت بحران نیز برخوردار شده است.

الگوی مدیریت بحران می‌بایست تأثیر خود را بر بازیگران جنگ نیابتی نیز به جا گذارد. اگر چه اسرائیل در روند جنگ غزه تلاش داشت تا ایران را درگیر منازعه نظامی کند، اما قابلیت‌های ساختاری و توان بازدارندگی ایران منجر به اعتماد به نفس راهبردی در روند بحران گردید. برخی از شواهد در فضای جنگ غزه بیانگر این واقعیت است که نقش‌یابی بازیگران غیردولتی و افزایش قابلیت آنان در منازعات منطقه‌ای، نه تنها امنیت منطقه‌ای غرب آسیا را در وضعیت شکننده قرار می‌دهد، بلکه سازوکارهای جدیدی در تصاعد بحران را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

۲-۳- کنش نامتقارن بازیگران در روند جنگ غزه

کنش نامتقارن واقعیت منازعات جدید در سیاست منطقه‌ای و جهانی محسوب می‌شود. هر بازیگری که از قابلیت‌ها و توانمندی لازم برای کنترل بحران و اثربخشی در فضای منازعات برخوردار باشد، نقش مؤثری در مدیریت بحران خواهد داشت. نشانه‌های عدم تقارن جنگ غزه در پیوند با منازعات نیابتی و چگونگی کنش بازیگران منطقه‌ای از جمله کشورهای ایران، ترکیه و

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

عربستان انعکاس یافته است. در چنین شرایطی، ائتلاف‌های امنیتی ناپایدار و جنگ‌های ترکیبی شکل می‌گیرد. در نگرش برژینسکی هر گونه کنش نظامی و عملیاتی امریکا در مناطق بحرانی، چالش‌هایی را برای منافع و امنیت منطقه‌ای ایالات متحده به وجود می‌آورد (Brzezinski, 2016: 42).

جنگ غزه ماهیت منازعات منطقه‌ای را تغییر داده و سطح جدیدی از نظامی‌گری را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. این امر قراردادهای مربوط به فروش جنگ‌افزارهای نظامی را به میزان قابل توجهی ارتقا داده است. جنگ غزه بیانگر این واقعیت است که عدم تقارن واقعیت اجتناب‌ناپذیر امنیت‌سازی منطقه‌ای در غرب آسیا خواهد بود. در این فرآیند، سیاست امنیتی و راهبردی امریکا با ایران ماهیت چندبعدی، خوشه‌ای و تصاعدی‌بند پیدا کرده است.

کنش نامتقارن دارای ابعاد و شکل‌بندی‌های متنوعی بوده است. ایالات متحده و کشورهای اروپایی در روند جنگ غزه از سازوکارهایی همانند «تحریم اقتصادی»، «مهار راهبردی»، «موازنه تهدید» و «ائتلاف با نیروهای متعارض ایران» بهره گرفته و این امر به مثابه محور اصلی سیاست امنیتی آمریکا در مقابله نرم‌افزاری و نامتقارن با ایران تلقی می‌شود. بایدن در این دوران تاریخی توانست قدرت خود در ساختار سیاسی و امنیتی آمریکا را ارتقا داد. جنگ غزه و ظهور حماس نشان داد که به عبارت روزنا نشانه‌هایی از آشوب‌زدگی در سیاست منطقه‌ای در حال شکل‌گیری و گسترش می‌باشد (Rozna, 2001: 25).

بایدن از طریق موازنه نامتقارن بازیگران، چالش‌های امنیتی محدودی را تجربه کرد. اگر چه درگیری نیروهای نظامی آمریکا و انصارالله به میزان قابل توجهی افزایش پیدا کرد، اما این امر منجر به درگیری نظامی در فضای حاشیه‌ای گردید. راهبرد بایدن در روند جنگ غزه را می‌توان بر اساس نشانه‌های موازنه ساختاری و موازنه در حاشیه جستجو نمود. کنش نامتقارن انصارالله و حماس آثار خود را در فضای ژئوپلیتیکی منطقه‌ای به جا گذاشته و این امر بخشی از سیاست موازنه قدرت در شرایط بحران‌های منطقه‌ای را منعکس می‌سازد. بایدن همانند باراک اوباما از سازوکارهای «موازنه منطقه‌ای تعدیل شده» در روند جنگ غزه و پیامدهای تاکتیکی آن در محیط منطقه‌ای بهره گرفت (Grygiel & Mitchell, 2024: 47).

سیاست منطقه‌ای جوزف بایدن و در روند جنگ غزه بر اساس «تعامل‌گرایی ژئوپلیتیکی» شکل گرفت. چنین رویکردی دارای عوارض و پیامدهای نامتقارن برای سیاست منطقه‌ای بوده است.

بحران‌های منطقه‌ای، جنگ غزه و آینده سیاسی جهان اسلام

ویژگی اصلی کنش نامتقارن در روند غزه را می‌توان در سازوکارهای صلح‌سازی منطقه‌ای جستجو نمود. دیپلماسی نقش مؤثری در سیاست منطقه‌ای و الگوی کنش راهبردی بازیگران داشته است. جنگ غزه همچنین در تغییرات معادله قدرت و کنش تاکتیکی بازیگران در آینده تأثیرگذار خواهد بود.

جنگ غزه همچنین در فرآیند بازتقسیم منابع قدرت منطقه‌ای تأثیرگذار بوده و بخشی از فرآیندهای کنش نامتقارن بازیگران منطقه‌ای محسوب می‌شود. جنگ غزه همچنین زیرساخت‌های لازم برای تغییرات ژئوپلیتیکی را به وجود آورده است. در این فرآیند، نیروهای هویتی و جبهه مقاومت تلاش دارند تا موقعیت اقتصادی و راهبردی خود را ارتقاء داده و سطح جدیدی از نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای را فراهم آورند. تغییر در منابع قدرت اقتصادی و چگونگی توزیع منابع بین گروه‌های رقیب، در زمره عوامل بنیادین بسیاری از بحران‌های منطقه‌ای خواهد بود.

۳- تأثیر جنگ غزه بر موازنه تاکتیکی و راهبردی جهان اسلام

موازنه تاکتیکی در روابط کشورهای ایجاد می‌شود که از قدرت ابزاری، توانایی تکنولوژیک و اقتدار دیپلماتیک نسبتاً متوازنی در محیط منطقه‌ای برخوردار باشند. در فرایند جنگ غزه هیچ‌گونه نشانه‌ای از قابلیت تاکتیکی متوازن در روابط اسرائیل و گروه‌های مقاومت فلسطینی وجود نداشت. در چنین شرایطی طبیعی به نظر می‌رسد که اسرائیل از سازوکارهای «کنش پرشدت» برای اثربخشی در برابر جبهه مقاومت و مقابله با گروه‌های فلسطینی استفاده کند.

جنگ‌های منطقه‌ای همانند جنگ غزه می‌تواند تأثیر خود را بر اقتصاد سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی به‌جا گذارد. همچنین در زمره عواملی است که می‌تواند زمینه اقتصاد سیاسی نظام‌گری را به‌وجود آورد. اقتصاد سیاسی نظام‌گری در زمره نشانه‌های بحران سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی است. در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، جنبش‌های رهایی‌بخش از جمله حماس را می‌توان به‌عنوان بخش ضد استعماری و ضد امپریالیستی جنبش‌های اجتماعی جدید محسوب می‌شود.

هرگاه بحران شکل گیرد، همبستگی نیروهای اجتماعی کاهش می‌یابد. اقتصاد سیاسی بر ضرورت همبستگی نیروهای اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی تأکید دارد. جنگ غزه بحران اقتصاد منطقه‌ای خلیج فارس و جنوب غرب آسیا را گسترش می‌دهد. در حالی که کشورها نیازمند حفظ

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

تبادل برای موفقیت در حوزه اقتصادی هستند. بازیگرانی که از قابلیت تحرک، انعطاف‌پذیری و همچنین همبستگی ساختاری برخوردارند در محیط داخلی و منطقه‌ای با چالش‌های کمتری روبه‌رو می‌شوند. خاورمیانه برای ثبات نیازمند تقویت روند صنعتی‌شدن، آموزش فراگیر، تحقیق و توسعه دارد (Mossalanejad, 2022: 81).

جنگ غزه یکی از شاخص‌های اصلی بحران منطقه‌ای جنوب غرب آسیا محسوب می‌شود. جنگ غزه در ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ آغاز شد و تا مارس ۲۰۲۴ ادامه داشته است. علت اصلی تداوم جنگ غزه را می‌توان در قابلیت تاکتیکی جبهه مقاومت در رویارویی با اقدامات تهاجمی اسرائیل دانست. در این فرایند، کشورهای جهان اسلام از کنش عاطفی برخوردار شده، اما از سازوکارهای تاکتیکی برای بازدارندگی در برابر اقدامات اسرائیل استفاده چندانی به‌عمل نیاوردند.

موازنه تاکتیکی در شرایطی به‌وجود می‌آید که معادله قدرت و توانایی‌های مبتنی بر اثربخشی بازیگران در وضعیت متوازن قرار گیرد. هرگونه توازن تابعی از معادله قدرت است. در خاورمیانه و جنوب غرب آسیا، موازنه عموماً ماهیت ناپایدار داشته و تحت تأثیر مؤلفه‌های ابزاری، قالب‌های آرمانی، شکل‌بندی‌های هویتی و اثربخشی نیروهای تاکتیکی شکل گرفته و بازتولید می‌شود. در سال‌های پس از جنگ سرد و در دورانی که نیروی مقاومت بازتولید شده، ماهیت موازنه با تغییراتی روبه‌رو شده است. شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای جنوب غرب آسیا عموماً مبتنی بر نشانه‌هایی از چالش خواهد بود. در چنین شرایطی جنگ‌های منطقه‌ای اجتناب‌ناپذیر بوده و این امر تأثیر خود را بر آینده امنیت منطقه‌ای و بازیگران اثربخش آن به‌جا خواهد گذاشت (Bozan & Weaver, 2008: 215).

در هر یک از کشورهای منطقه‌ای، شکل خاصی از نیروهای سیاسی نوظهور به‌وجود آمده است. این نیروها می‌توانند نقش مؤثری در ظهور و گسترش بحران‌های منطقه‌ای ایفا نمایند. بازیگران منطقه‌ای دارای اهداف و حامیان راهبردی خاص خود بوده و این نیروها می‌توانند بر روندهای کنش سیاسی سایر بازیگران تأثیرگذار باشند. سیاست راهبردی آمریکا منجر به تشدید تضادهای منطقه‌ای غرب آسیا گردیده و این امر می‌تواند چالش‌های امنیتی فراگیرتری را در محیط منطقه‌ای ایجاد کند. حمایت اقتصادی، تسلیحاتی و تاکتیکی آمریکا از اسرائیل را می‌توان در زمره عوامل بنیادینی دانست که منجر به تداوم و طولانی‌شدن جنگ اسرائیل علیه غزه گردید. به هر میزان ایالات متحده

بحران‌های منطقه‌ای، جنگ غزه و آینده سیاسی جهان اسلام

از اسرائیل در جنگ علیه حماس و مردم غزه حمایت بیشتری به‌انجام رساند، با چالش‌های امنیتی فراگیرتری در آینده روبه‌رو خواهد شد. بحران در خاورمیانه ماهیت تصاعدی داشته و از یک حوزه ژئوپلیتیکی به سایر عرصه‌ها تبدیل می‌شود (Zakaria, 2019: 41).

۳-۱- فقدان انسجام جهان اسلام در برابر اقدامات تهاجمی اسرائیل

اسرائیل و کارگزاران تلمودی، محور اصلی کنش تاکتیکی، عملیاتی و راهبردی خود را در قالب کنش عملیاتی پرشدت قرار داده‌اند. اقدامات تهاجمی بخشی از سیاست امنیتی اسرائیل در محیط پیرامون می‌باشد. مقامات و رهبران اسرائیل بر این اعتقاد هستند که اگر قابلیت و اثربخشی آنان برای مقابله با تهدیدات کاهش پیدا کند، در آن شرایط امکان محدودسازی و بازگشت‌پذیری آنان به حوزه‌های ژئوپلیتیکی حاشیه‌ای، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

هم‌اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا جهان اسلام از همبستگی و انسجام لازم در برابر اقدامات اسرائیل برخوردار خواهد بود؟ روندهای موجود بیانگر آن است که جهان اسلام با نشانه‌هایی از گسست ژئوپلیتیکی همراه شده است. هرگاه گسست به‌وجود آید، زمینه برای عدم کارآمدی و اثربخشی قالب‌های کنش هویتی بازیگران ماهیت اجتناب‌ناپذیر خواهد داشت. منازعات منطقه‌ای یکی از شاخص‌های محوری قالب‌های هویتی و کنش سیاسی بازیگران حاشیه‌ای در جنوب غرب آسیا محسوب می‌شود (Fukuyama, 2018: 145).

براساس چنین قالب ادراکی و ذهنیت راهبردی، زمینه برای کنش پرشدت مقامات و نهادهای امنیتی اسرائیل برای حفظ موقعیت تاکتیکی آن کشور فراهم می‌شود. یکی از عوامل اصلی و تعیین‌کننده در جنگ غزه را می‌توان انفعال نسبی و عدم تحرک عملیاتی بسیاری از کشورهای جهان اسلام دانست. هرگاه کشورهای تشکیل‌دهنده یک هویت از اراده سیاسی، قابلیت تاکتیکی و عملیاتی برخوردار باشند، زمینه برای ظهور نشانه‌هایی از موازنه و تعادل فراهم می‌شود.

یکی از دلایل اصلی تداوم جنگ اسرائیل علیه گروه‌های فلسطینی و مردم غزه را می‌توان در عدم انسجام کشورهای جهان اسلام برای مقابله و بازدارندگی در برابر سیاست و اقدامات اسرائیل دانست. الگوی کنش بخش قابل توجهی از کشورهای جهان اسلام در برابر اقدامات تهاجمی اسرائیل مبتنی بر سازوکارهای دیپلماتیک و چندجانبه‌گرایی براساس توسل به نهادهای حقوقی و بین‌المللی

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

بوده است. اقدامات حقوقی در برابر سازوکارهای نظامی و عملیاتی اسرائیل علیه مردم غزه و گروه‌های فلسطینی نتیجه چندانی برای ایجاد بازدارندگی منجر نشد.

انگاره بسیاری از کشورهای حوزه خلیج فارس در دوران‌های مختلف تاریخی و در ارتباط با اسرائیل ماهیت عملگرایانه داشته است. چنین رویکردی به مفهوم آن است که هرگونه عملگرایی در حوزه سیاست منطقه‌ای نیازمند کنش همکاری‌جویانه بازیگرانی است که از انسجام برخوردارند. نشانه‌های انسجام در سطح محدودی در کشورهای حوزه خلیج فارس و در ارتباط با اسرائیل وجود دارد. چنین انگاره‌ای را می‌توان در بسیاری از کشورهای منطقه‌ای جست‌وجو نمود (Barany, 2021: 565).

قابلیت‌های تاکتیکی حماس را می‌توان تنها ابزار معادله قدرت گروه‌های فلسطینی در فضای «همپایگی نسبی تاکتیکی» حماس و اسرائیل دانست. اقدامات تهاجمی اسرائیل مورد حمایت تاکتیکی کشورهای جهان اسلام قرار نگرفت و این امر تحرک عملیاتی و ژئوپلیتیکی اسرائیل در برخورد با جبهه مقاومت را گسترش داد. علت اصلی چنین وضعیتی را می‌توان در قالب‌های ادراکی و انگاره‌های امنیتی بخش قابل توجهی از کشورهای جهان اسلام در محیط منطقه‌ای دانست.

بحران منطقه‌ای جنوب غرب آسیا به این دلیل گسترش یافت که کشورهای جامعه اسلام نتوانستند در برابر اقدامات تاکتیکی و عملیاتی اسرائیل بازدارندگی مؤثری را به‌وجود آورند. واقعیت‌های موجود و فرایند جنگ غزه بیانگر آن است که جهان اسلام به مجموعه غیرهمگونی تبدیل شده است که حتی در دوران جنگ‌های منطقه‌ای نیز از قابلیت لازم برای اثربخشی همگون، هماهنگ و مؤثر در جهت بازدارندگی تاکتیکی در برابر تهدیدات و اقدامات پرشدت برخوردار نبوده‌اند.

شهروندان بسیاری از کشورهای جهان اسلام در دوران جنگ غزه و کنش عملیاتی اسرائیل علیه گروه‌های مقاومت و نیروهای اجتماعی فلسطینی؛ انتظار داشتند که دولت‌های آنان از سازوکارهای کنش مقابله‌جویانه با تهدیدات تهاجمی و نسل‌کشی اسرائیل استفاده نمایند. در حالی که هیچ نشانه‌ای از اقدامات متقابل و کنش متوازن برای بازدارندگی در برابر سیاست تهاجمی اسرائیل به‌وجود نیامده است. نهادهای بین‌المللی از جمله دیدن دادگستری بین‌المللی نیز نتوانستند محدودیت مؤثری علیه اقدامات نظامی و جنگ پر حجم اسرائیل علیه مردم فلسطین به‌وجود آورند.

۳-۲- تداوم کنش عملیاتی اسرائیل در جنگ غزه

سرنوشت و فرآیند هر بحران منطقه‌ای ارتباط مستقیمی با قابلیت ابزاری و راهبردی کشورها خواهد داشت. موضوع موازنه منطقه‌ای از این جهت اهمیت دارد که زمینه کنترل بازیگران و خشونت را فراهم می‌سازد. از آنجایی که موازنه در روابط کشورهای منطقه‌ای و جهان اسلام با قدرت‌های بزرگ محدود به نظر می‌رسد، به همین دلیل جنگ غزه گسترش یافته و زمینه فرسایش قدرت حماس را به وجود آورد. در فرآیند جنگ غزه موازنه تاکتیکی به گونه تدریجی تغییر یافت.

در چنین شرایطی طبیعی به نظر می‌رسد که منازعه اسرائیل علیه گروه‌های فلسطینی و مردم غزه به میزان قابل توجهی تداوم یافته و به لحاظ شدت اقدامات تصاعد پیدا کند. در فرآیند جنگ غزه، نشانه‌های مختلفی از اعتراض‌های اجتماعی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی را شاهد بوده‌ایم. اگر چه گروه‌های اجتماعی بسیاری از کشورهای جهان اسلام دارای انگیزه‌های حمایتی از غزه و حماس بوده‌اند، اما این امر تأثیر چندانی بر معادله کنش پر حجم نظامی اسرائیل در فضای منطقه‌ای به جا نگذاشت.

جنگ غزه را می‌توان در زمره نقاط عطف تاکتیکی در حوزه‌های پرمخاطره امنیتی دانست. جنگ غزه در شرایطی شکل گرفت که نشانه‌های محدودی از موازنه تاکتیکی وجود داشته است. تجربه نشان داده که در شرایط عدم موازنه، جنگ‌ها و ستیزش‌های منطقه‌ای در مقیاس گسترده‌تری ادامه خواهد داشت. فقدان موازنه تاکتیکی در قدرت و قابلیت ابزاری کشورهای جهان اسلام با اسرائیل را می‌توان در زمره عواملی دانست که منازعه گسترش یافته و خشونت بیشتری علیه گروه‌های فلسطینی اعمال گردیده است.

کاهش موازنه تاکتیکی در فرآیند جنگ غزه در زمره عواملی محسوب می‌شود که خشونت اسرائیل علیه گروه‌های فلسطینی را تشدید کرد. اگر چه کشورهای جهان اسلام از انگیزه لازم برای کنترل خشونت اعمال شده از سوی اسرائیل برخوردار بودند، اما آنان نتوانستند تأثیر قابل توجهی بر موازنه قدرت و منازعه منطقه‌ای به جا گذارند. چنین فرآیندی به مفهوم آن است که کنش عملیاتی برای تحقق اهداف بازدارنده کشورها ایجاد می‌شود. بازدارندگی در اندیشه رهبران اسرائیل زمانی به وجود می‌آید که قابلیت و قدرت تاکتیکی حماس و سایر کارگزاران جبهه مقاومت به میزان قابل توجهی کاهش پیدا کند (Azari, 2019: 28).

۴- راهبرد کنش ائتلافی بایدن در جنگ غزه

بایدن از راهبرد کنش ائتلافی در حمایت از اسرائیل بهره گرفت. سیاست امنیتی آمریکا مقابله با گروه‌های مقاومت در محیط منطقه‌ای است. هر بازیگری که از قابلیت لازم برای اثربخشی در محیط منطقه‌ای برخوردار باشد، طبعاً می‌بایست از سازوکارهای کنش همکاری‌جویانه با ایالات متحده استفاده نماید. در غیر این صورت آمریکا سیاست مقابله و رویارویی را در دستور کار قرار خواهد داد. هر بازیگری در شرایط بحران و تهدیدات امنیت منطقه‌ای به‌ویژه در حوزه‌های ژئوپلیتیکی و راهبردی خاورمیانه تلاش می‌کند تا معادله قدرت در فضای رقابت‌های منطقه‌ای را پیگیری کند (Mossalanejad, 2022: 34).

آمریکا را می‌توان در زمره متحدین اصلی اسرائیل در جنگ منطقه‌ای دانست. آمریکا برای کنترل بازار جهانی از سازوکارهای حمایت از متحدین، مقابله با گروه‌های انقلابی و بازیگران گریز از مرکز بهره می‌گیرد. مفاهیمی مانند تروریسم و شورشگری در ادبیات راهبردی آمریکا برای مقابله با گروه‌های فراملی تولید شده است. در سال‌های پس از جنگ سرد زمینه برای ظهور شکل جدیدی از سازوکارهای کنش امنیتی آمریکا در محیط منطقه‌ای به‌وجود آمده که مبتنی بر چالش از درون و محاصره‌سازی گروه‌های انقلابی و رادیکال در محیط منطقه‌ای است (Mossalanejad, 2023: 99).

قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده نقش مؤثری در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای ایفا می‌کنند. نظریه‌پردازانی از جمله مرشایمر به این موضوع توجه و اشاره دارند که سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ اگر ماهیت تهاجمی نداشته باشد، آن کشورها با نشانه‌هایی از بحران، بی‌ثباتی و تراژدی روبه‌رو می‌شوند. نقش‌یابی آمریکا در حمایت از اسرائیل و در روند جنگ غزه از این جهت اهمیت دارد که بایدن همواره اسرائیل را به عنوان بازیگر نیابتی آمریکا و جهان غرب برای مدیریت بحران‌های منطقه‌ای می‌داند (Biden, 2021: 16).

بایدن بر ضرورت ائتلاف منطقه‌ای با اسرائیل تأکید دارد. در نگرش بایدن؛ ایالات متحده باید از پایگاه تاکتیکی قوی و مؤثری در خاورمیانه و غرب آسیا برخوردار باشد. براساس چنین انگاره و رویکردی، متحدین و کارگزاران کنش نیابتی آمریکا در محیط‌های منطقه‌ای می‌بایست از قابلیت لازم برای ایفای مسئولیت امنیت منطقه‌ای برخوردار شوند. اسرائیل چنین نقشی را در دوران‌های

بحران‌های منطقه‌ای، جنگ غزه و آینده سیاسی جهان اسلام

مختلف تاریخی برای ایالات متحده ایفا نموده و به‌عنوان یکی از متحدین مؤثر آمریکا در جنوب غرب آسیا محسوب می‌شود.

حمایت پر دامنه آمریکا از کارگزاران سیاسی و امنیتی اسرائیل از سال ۱۹۴۸ به بعد همواره وجود داشته و به‌گونه مرحله‌ای ارتقاء پیدا کرده است. در این فرایند رؤسای جمهور حزب دموکرات، سیاست حمایتی مؤثرتری را در ارتباط با اسرائیل و ارتقای قدرت نسبی آن در محیط منطقه‌ای خاورمیانه پیگیری نموده‌اند. بایدن در روند جنگ غزه؛ تلاش نمود تا شکل جدیدی از سیاست‌های منطقه‌ای را در دستور کار قرار دهد که منجر به ارتقای سطح و شدت معادله قدرت و فرایند موازنه منطقه‌ای شود.

۴-۱- موازنه فراساحلی و تصاعد بحران در سیاست امنیت منطقه‌ای بایدن

محور اصلی سیاست امنیتی بایدن را موازنه فراساحلی تشکیل می‌دهد. موازنه فراساحلی مبتنی بر نشانه‌هایی از موازنه قدرت، موازنه تهدید و موازنه بحران است. بایدن مخالف بهره‌گیری از «سیاست درجا زدن» بوده و به این موضوع اشاره دارد که عدم تحرک و ابتکار در سیاست امنیتی آمریکا، چالش‌های بیشتری برای آینده امنیتی ایالات متحده ایجاد می‌کند. براساس چنین انگاره‌ای، بسیاری از کارگزاران حوزه سیاست خارجی آمریکا در دوران جو بایدن به این موضوع اشاره دارند که بقای قدرت منطقه‌ای و راهبردی آمریکا در گرو سازوکارهای کنش تهاجمی مرحله‌ای و مبتنی بر موازنه فراساحلی خواهد بود (Agrawal, 2024: 35).

محورهای اصلی سیاست خارجی بایدن در محیط منطقه‌ای جنوب غرب آسیا را فرآیندهای «تصاعد بحران» در محیط منطقه‌ای تشکیل می‌دهد. هدف اصلی بایدن از تصاعد فشارهای اقتصادی و راهبردی علیه ایران و جبهه مقاومت در محیط منطقه‌ای، تغییر در «الگوی موازنه قدرت» در سطح فراملی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. در نگرش کارگزاران سیاست خارجی بایدن جنگ‌ها و ستیزش‌های منطقه‌ای می‌تواند بر معادله موازنه قدرت در سطح بین‌المللی نیز تأثیرگذار باشد.

کنش ائتلافی به مثابه محور اصلی سیاست راهبردی بایدن محسوب می‌شود. افزایش محدودیت‌های آمریکا علیه ایران و چالش‌های ایجاد شده در روابط اروپا و آمریکا به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های سیاست امنیتی و راهبردی جو بایدن در دوران جدید و در فرایند جنگ غزه بوده است. شاید بتوان جنگ غزه را به‌عنوان محور اصلی ائتلاف‌سازی در محیط منطقه‌ای دانست. هرگاه

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

موازنه قدرت در وضعیت تغییر و دگرگونی قرار گیرد، در آن شرایط زمینه برای ظهور چالش‌های جدید امنیتی افزایش خواهد یافت.

موازنه‌سازی در سیاست منطقه‌ای بایدن می‌تواند به گونه یکجانبه و یا چندجانبه باشد. ائتلاف‌گرایی با اسرائیل و حمایت جهان غرب و کشورهای اروپایی از سیاست تهاجمی اسرائیل را می‌توان به‌عنوان بخشی از سازوکارهای محدودسازی ایران از طریق موازنه قدرت و به‌کارگیری اقدامات موازنه‌دهنده اسرائیل در محیط منطقه‌ای دانست.

ایران بر سازوکارهای چندجانبه برای حل و فصل چالش‌های اقتصادی و امنیتی تأکید دارد. اگرچه تاکنون اینستکس به نتیجه مطلوبی برای اقتصاد ایران منجر نگردیده، اما حوزه دیپلماتیک ایران تلاش دارد تا موقعیت خود را بر اساس سازوکارهای چندجانبه تعریف نماید. اگرچه ایالات متحده دارای قدرت اقتصادی و راهبردی مؤثری در عرصه سیاست جهانی است، اما تجربه تاریخی بیانگر این واقعیت است که تحقق چنین اهدافی بدون توجه به موازنه‌گرایی امکان‌پذیر نخواهد بود. هرگونه سازوکار مربوط به موازنه فراساحلی در شرایط تهدیدات بازیگران نیابتی آمریکا در محیط منطقه‌ای، زمینه ظهور و گسترش منازعات امنیتی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. بحران و جنگ منطقه‌ای را می‌توان در زمره نشانه‌های اصلی چنین منازعاتی در محیط منطقه‌ای دانست. تصاعد بحران در روند جنگ غزه برای محدودسازی قدرت تحرک و کنش عملیاتی ایران در جنوب غرب آسیا بوده است. در نگرش بایدن و تیم سیاست خارجی ایالات متحده، سیاست درجا زدن و عدم درگیری نمی‌تواند منافع امنیتی و راهبردی آمریکا را در طولانی مدت تأمین کند.

در نگرش بایدن هرگونه سیاست درجا زدن می‌تواند زمینه ظهور چالش‌های جدید در آینده امنیتی را به‌وجود آورد. ضرورت‌های موازنه منطقه‌ای و موازنه فراساحلی در عصر ظهور بازیگران جبهه مقاومت، زمینه تغییر الگویی و کنش تاکتیکی آمریکا و اسرائیل را اجتناب‌ناپذیر ساخت. به همین دلیل است که آمریکا موقعیت خود را ارتقا داده و به این ترتیب توانست زمینه لازم برای گسترش منازعات منطقه‌ای در محیط بحرانی را فراهم آورد. کنترل معادله قدرت و امنیت در محیط بحرانی نیازمند کنش عملیاتی و تحرک ژئوپلیتیکی بازیگرانی است که از قابلیت لازم برای اثربخشی در معادله قدرت برخوردارند.

۲-۴- محدودسازی قدرت نیابتی ایران در محیط منطقه‌ای

ایران در سال‌های قرن ۲۱ توانست قدرت نیابتی خود را در محیط منطقه‌ای افزایش دهد. متحدین ایران توانستند «جبهه مقاومت» را سازماندهی کنند. جبهه مقاومت در جنوب غرب آسیا گسترش یافته و تا شرق مدیترانه به عنوان نیروی اثربخش محسوب می‌شود. ایالات متحده و بسیاری دیگر از بازیگران منطقه‌ای به این موضوع واقف هستند که گسترش قدرت منطقه‌ای ایران براساس ظهور مدار ژئوپلیتیکی جبهه مقاومت حاصل شده است. شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی جدید بدون نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای و الگوی کنش تاکتیکی آنان حاصل نمی‌شود (Mossalanejad, 2014: 85).

آمریکا و بسیاری از کشورهای منطقه‌ای از سال ۲۰۰۶ به بعد و از زمان برگزاری اجلاس‌یه شرم‌الشیخ در صدد برآمدند تا قدرت منطقه‌ای ایران را مهار، کنترل و محدود سازند. در این فرایند هر یک از رؤسای جمهور آمریکا تلاش نمود تا شکل خاصی از کنش تاکتیکی را در دستور کار قرار دهد. محدودسازی قدرت ایران را می‌توان به مثابه محور و راهبردی بنیادین رؤسای جمهور آمریکا تلقی نمود. آنان چنین فرایندی را از طریق سازوکارهای کنش تاکتیکی در دستور کار قرار دادند. راهبرد تمامی رؤسای جمهور آمریکا در قرن ۲۱ محدودسازی قدرت تحرک و قابلیت تاکتیکی ایران بوده است.

ارزیابی سیاست تطبیقی رؤسای جمهوری آمریکا در ۱۶ سال گذشته و در حوزه منطقه‌ای نشان می‌دهد که آمریکا همواره از راهبرد موازنه با تاکتیک‌های مختلفی برای محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران بهره گرفته است. کاهش قدرت تاکتیکی ایران و جبهه مقاومت در دوران جورج بوش پسر براساس رویکرد «محور شرارت» و «مقابله تاکتیکی» تنظیم و برنامه‌ریزی شد. جنگ در عراق و افغانستان چالش‌های امنیتی آمریکا در محیط منطقه‌ای را افزایش داد.

در گام دوم، باراک اوباما در صدد بود تا قدرت راهبردی ایران را از طریق سازوکارهای «موازنه ضعف» و از طریق «ابزارهای حقوقی و راهبرد غیرخصمانه» کنترل نماید. باراک اوباما از حقوق بین‌الملل، دیپلماسی و معاهدات چندجانبه بهره گرفته و درصدد برآمد تا برای کنترل ایران شکل جدیدی از موازنه قدرت را به وجود آورد. باراک اوباما تلاش نمود تا محدودیت‌های اقتصادی و راهبردی علیه ایران را از طریق نهادهای بین‌المللی پیگیری نموده و متحدین جمهوری اسلامی در جبهه مقاومت را براساس الگوی کنش مرحله‌ای کنترل و محدود سازد (Bennis, 2008: 35).

سیاست منطقه‌ای و امنیتی ترامپ در ارتباط با ایران پرمخاطره و چالش‌ساز بوده است. دونالد ترامپ برای محدودسازی قدرت تاکتیکی ایران از سازوکارهایی همانند دیپلماسی اجبار بهره گرفت. ترور سردار سلیمانی را می‌توان از زمره اقدامات تاکتیکی ترامپ برای محدودسازی قدرت ایران در محیط منطقه‌ای دانست. افزایش قدرت بازدارنده ایران را می‌توان در زمره عواملی دانست که ترامپ محدودیت‌های اقتصادی و فشارهای راهبردی آمریکا علیه ایران را به‌وجود آورده است. در این ارتباط سازوکارهای کنش تاکتیکی و عملیاتی دونالد ترامپ برای محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران مبتنی بر اقدامات تاکتیکی و فشارهای اقتصادی و دیپلماتیک علیه ایران بوده است. آمریکا در دوران ترامپ، گسترش قدرت تاکتیکی ایران را پرمخاطره دانسته و سازوکارهای کنش عملیاتی را به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی سیاست قدرت در دستور کار قرار داد. ترامپ درصدد بود تا سیاست قدرت را از طریق کنش عملیاتی در ارتباط با ایران به‌کار گیرد. نقش‌یابی جبهه مقاومت در جنوب غرب آسیا دغدغه اصلی ترامپ محسوب می‌شد. ضرورت‌های محدودسازی قدرت ایران در محیط منطقه‌ای توسط دونالد ترامپ از این جهت اهمیت داشت که شکل جدیدی از موازنه در دستور کار قرار می‌گرفت.

حجم محدودیت‌های نظامی و امنیتی آمریکا علیه ایران در دوران ترامپ افزایش یافته و سطح منازعات دو جانبه ایران و ایالات متحده از فضای بازدارندگی تاکتیکی به عرصه برخورد عملیاتی ارتقا یافت. چنین فرایندی به‌گونه اجتناب‌ناپذیر به منزله محدودسازی قدرت ایران در حوزه منطقه‌ای محسوب می‌شود. ترامپ اقدامات نظامی را برای ارتقای قدرت تاکتیکی آمریکا علیه ایران به‌کار گرفت. واکنش ایران در «شلیک به عین‌الاسد» از این جهت اهمیت دارد که اراده تاکتیکی ایران در روند کنش عملیاتی به عنوان عملیات انتقامی در برابر کنش تهاجمی مستقیم آمریکا را منعکس می‌ساخت.

بایدن تلاش نمود تا موازنه قدرت را از طریق معادله «جنگ کم‌شدت منطقه‌ای» سازمان‌دهی کند. نقش‌یابی اسرائیل در بحران‌های منطقه‌ای جنوب غرب آسیا منجر به کنش عملیاتی و تاکتیکی آنان برای تغییر در معادله «موازنه قدرت» گردید. موازنه‌سازی بایدن ماهیت نیابتی داشته است. بایدن تمایلی به کنش عملیاتی مستقیم برای محدودسازی قدرت ایران نداشته در حالی که دونالد ترامپ از سازوکارهای کنش تهاجمی مستقیم بهره گرفت (Fantappie and Nasr, 2023: 39).

بحران‌های منطقه‌ای، جنگ غزه و آینده سیاسی جهان اسلام

یکی از اهداف اصلی جنگ اسرائیل در غزه را می‌توان مقابله عملیاتی و تاکتیکی با روند افزایش قدرت بازدارنده ایران در محیط منطقه‌ای دانست. تحرک عملیاتی آمریکا در دوران بایدن ماهیت غیرمستقیم و نیابتی داشته است. در این فرایند، اسرائیل محور اصلی تضاد و مقابله با قدرت بازیگران جبهه مقاومت تلقی می‌شود. نسل‌کشی در غزه را می‌توان یکی از نشانه‌های اصلی کنش تاکتیکی اسرائیل برای درگیرسازی و کاهش قدرت عملیاتی جبهه مقاومت در محیط منطقه‌ای دانست. تحقق این امر منجر به ارتقای سطح قدرت نظامی و اقتصادی اسرائیل در محیط منطقه‌ای گردید. بسیاری از نشانه‌های سیاستگذاری امنیتی ایالات متحده بیانگر این واقعیت است که اسرائیل در دوره بایدن از جایگاه و موقعیت موثرتری در حوزه سیاست منطقه‌ای و الگوی کنش تاکتیکی برخوردار بوده است. جنگ غزه موقعیت عملیاتی و تاکتیکی اسرائیل را در محیط منطقه‌ای افزایش داد. حمایت آمریکا از اقدامات تهاجمی اسرائیل منجر به واکنش‌های متنوعی از سوی گروه‌های اجتماعی، نخبگان سیاسی و حتی نظامیان آمریکا در واکنش به سیاست حمایتی بایدن از اسرائیل گردیده است (Matthiesen, 2024: 61).

۳-۴- جنگ غزه و بازدارندگی تاکتیکی ایران

یکی دیگر از شاخص‌های کنش ائتلافی بایدن در جنگ غزه را می‌توان محدودسازی قدرت ایران از طریق سازوکارهای کنش تاکتیکی دانست. بازدارندگی یکی از شاخص‌های اصلی سیاست امنیتی و راهبردی آمریکا در سطح جهانی و منطقه‌ای می‌باشد. الگوی کنش تاکتیکی آمریکا عمدتاً بر اساس شاخص‌های بازدارندگی تاکتیکی شکل گرفته و معنا پیدا کرده است. جنگ غزه و تداوم عملیات پر حجم اسرائیل در برابر جبهه مقاومت، به گونه اجتناب‌ناپذیر تأثیر خود را بر قدرت تاکتیکی ایران به جا می‌گذارد (Dassakaye and Vakil, 2024: 36).

قدرت تاکتیکی اسرائیل در روند جنگ غزه پیوند همه‌جانبه‌ای با ساختار و شکل‌بندی دفاعی ایالات متحده پیدا نمود. آمریکا بخشی از اهداف تاکتیکی خود را از طریق اسرائیل و علیه جبهه مقاومت به کار گرفت. واقعیت‌های تاکتیکی و عملیاتی آمریکا بیانگر آن است که سیاست امنیتی و الگوی کنش راهبردی ایالات متحده تابعی از معادله قدرت و جایگاه ساختاری در سیاست و نظم جهانی بوده است. از زمان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده ده‌ها میلیارد دلار در سال در فناوری‌های دفاع سرمایه‌گذاری کرده است.

سرمایه گذاری انجام شده در حوزه دفاعی و راهبردی، ظرفیت کنش تهاجمی را فراهم آورده است. ظرفیت راهبردی و نظامی آمریکا منجر به مزیت نسبی در حوزه‌های عملیاتی، تاکتیکی و راهبردی گردیده است. ایالات متحده تنها کشوری است که قادر به انجام عملیات پیچیده در حوزه‌های مختلف سیاست و امنیت جهانی است. در عین حال آمریکا تمایلی به اتخاذ سازوکارهای مربوط به کنش تهاجمی مستقیم و پرشدت علیه ایران نبوده است.

منطقه غرب آسیا دچار بی ثباتی ژئوپلیتیک شده است. هر مناقشه‌ای که روی می‌دهد تأثیر خود را بر معادله قدرت بازیگران منطقه‌ای به جا می‌گذارد. بحران‌های منطقه‌ای همانند ظهور مجدد طالبان در افغانستان، جنگ آذربایجان و بی ثباتی ژئوپلیتیک در غرب آسیا، چالش‌هایی را برای امنیت منطقه‌ای ایران به وجود می‌آورد. یکی از محورهای مهم زنجیره منطقه‌ای را می‌توان در حوزه قابلیت‌های انرژی و منابع منطقه‌ای دانست. در این گونه از حوزه‌های ژئوپلیتیک زمینه برای ائتلاف‌سازی به وجود می‌آید (Parsemehr, Ghasemi, & keramatzadeh, 2023: 19).

واقعیت‌های کنش تاکتیکی آمریکا در ارتباط با ایران مبتنی بر تحرک عملیاتی برای موازنه‌گرایی منطقه‌ای بوده است. هرگونه موازنه‌گرایی می‌تواند ماهیت مستقیم، غیرمستقیم، یک‌جانبه و چندجانبه را داشته باشد. موازنه‌گرایی در سیاست منطقه‌ای و راهبردی آمریکا به مفهوم انجام عملیات مستقیم و یا جنگ با ایران نبوده است. جو بایدن سیاست موازنه در حاشیه را به کار گرفت. اندیشه بایدن مبتنی بر کنترل الگوهای تهاجمی آمریکا در امنیت‌سازی منطقه‌ای و بهره‌گیری از سیاست موازنه در محیط منطقه‌ای است.

در این فرایند نشانه‌هایی از چندجانبه‌گرایی در دستور کار سیاست خارجی و امنیتی جو بایدن قرار گرفت. چندجانبه‌گرایی جو بایدن ماهیت ائتلافی و همکاری‌جویانه با سیاست خارجی و الگوی کنش تاکتیکی آمریکا برای محدودسازی قدرت ایران در محیط پیرامونی دارد. موازنه‌سازی فراساحلی در راهبرد منطقه آمریکا را می‌توان در زمره سازوکارهای کنش تاکتیکی و کم‌هزینه ایالات متحده برای محدودسازی و موازنه قدرت ایران در محیط منطقه‌ای دانست.

جنگ غزه به مثابه نقطه عطفی در روند موازنه‌سازی قدرت پیرامونی ایران و جبهه مقاومت از طریق الگوهای کنش پرشدت محسوب می‌شود. ایران همواره تلاش داشته تا محدودیت‌هایی را در برابر سیاست تهاجمی آمریکا و اسرائیل به وجود آورد، اما جنگ غزه منجر به ارتقای سطح

بحران‌های منطقه‌ای، جنگ غزه و آینده سیاسی جهان اسلام

درگیری‌های منطقه‌ای گردیده است. امریکا و سایر بازیگران موثر در سیاست جهانی تمایلی به حفظ قدرت بازدارنده ایران در محیط منطقه‌ای نداشته و به همین دلیل است که آنان به گونه دفاکتو از روند کنش تهاجمی اسرائیل در مقابله با مردم غزه و حماس حمایت به عمل آوردند.

نبرد در حاشیه را می‌توان بخشی از سیاست و راهبرد عملیاتی بایدن علیه سیاست منطقه‌ای ایران دانست. در روند جنگ غزه، بخشی از قابلیت و قدرت بازدارنده ایران در سیاست منطقه‌ای کنترل و محدود شد. واقعیت‌های محیط منطقه‌ای و راهبردی بیانگر آن است که اگرچه جمهوری اسلامی ایران به دلیل قابلیت‌های ساختاری خود، می‌تواند در برابر هرگونه سیاست تهاجمی و جنگی دشمن، نشانه‌هایی از بازدارندگی را ایجاد نماید، اما جنگ غزه میزان قدرت بازدارنده ایران در محیط منطقه‌ای را کاهش داد.

سیاست منطقه‌ای ایران در فضای جنگ غزه مبتنی بر نشانه‌هایی از کنش تاکتیکی و اقدامات متقابل برای کاهش حمایت آمریکا از اسرائیل بوده است. طبیعی است که ایران به‌عنوان بازیگر منطقه‌ای از ریسک‌پذیری محدودی برای مقابله با سیاست‌های پرشدت جهانی دارد. در این فرایند ایران تمایلی به تصاعد بحران و گسترش عملیات نظامی اسرائیل علیه مردم غزه نداشت و ریسک‌پذیری کمتری برای مقابله با تحرک بازیگران تهدیدکننده به انجام رساند.

این امر تحرک عملیاتی و اقدامات تهاجمی اسرائیل در جهت نسل‌کشی منطقه‌ای را افزایش داده و به منزله شکل جدیدی از موازنه‌سازی منطقه‌ای در حوزه جبهه مقاومت محسوب می‌شود. جنگ در غزه، قدرت تاکتیکی آمریکا را از طریق بازیگران منطقه‌ای افزایش داد. حمایت نظامی و اقتصادی آمریکا از اسرائیل در فرایند جنگ غزه بیانگر این واقعیت است که صلح‌سازی در محیط پیرامونی کاری دشوار بوده و می‌تواند چالش‌های امنیتی بیشتری را برای بازیگران منطقه‌ای به وجود آورد. آمریکا از سازوکارهای موازنه فراساحلی بهره گرفته و جنگ علیه غزه را به مثابه یکی از ابزارهای سیاست قدرت برای کنترل و موازنه قدرت ایران و بازیگران جبهه مقاومت می‌داند.

نتیجه‌گیری

بحران‌های منطقه‌ای جنوب غرب آسیا در سال‌های پس از جنگ سرد به گونه قابل توجهی افزایش یافته است. در این دوران تاریخی نشانه‌هایی از تغییر موازنه قدرت مشاهده می‌شود. هرگونه

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

تغییر و دگرگونی موازنه قدرت تأثیر خود را در شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی و راهبردی کنش امنیتی کشورها و بازیگران در محیط منطقه‌ای به‌جا می‌گذارد. در این فرایند اولاً زمینه برای ظهور بازیگران نیابتی به‌وجود می‌آید، ثانیاً نشانه‌هایی از کنش نامتقارن بازیگران را می‌توان در محیط منطقه‌ای مشاهده کرد و نکته سوم آن‌که اسرائیل به‌عنوان بخشی از ائتلاف تاکتیکی با ایالات متحده تعریف می‌شود.

جنگ غزه تأثیر خود بر موازنه تاکتیکی و راهبردی جهان اسلام را به‌جا گذاشته است. در این فرایند، ایالات متحده از سازوکارهای کنش عملیاتی و پرشدت علیه بازیگران منطقه‌ای به‌ویژه کتائب در عراق، حماس در فلسطین و انصارالله در یمن بهره گرفته است. هر یک از اقدامات یادشده را می‌توان بخشی از فرایند کنش عملیاتی اسرائیل در فلسطین و علیه گروه‌های مقاومت دانست. در این فرایند جهان اسلام از کنش عملیاتی پرشدت در جنگ علیه اسرائیل برخوردار نبوده و عمدتاً از سازوکارهای کنش حقوقی، رسانه‌ای و ارجاع به نهادهای بین‌المللی بهره گرفته است.

در جنگ غزه، نشانه‌هایی از کنش ائتلافی بایدن با اسرائیل شکل گرفته است. این امر تأثیر خود را بر امکان پیروزی بایدن در انتخابات ریاست‌جمهوری نوامبر ۲۰۲۴ به‌جا خواهد گذاشت. جنگ غزه را می‌توان یکی از نشانه‌های اصلی کنش عملیاتی بازیگرانی دانست که حوزه‌های بحران منطقه‌ای به عرصه‌های کنش تاکتیکی در آمریکا، اروپا و بسیاری دیگر از عرصه‌های کنش راهبردی جهان را پیوند داده است. در روند جنگ غزه نه تنها بحران‌های منطقه‌ای تصاعد پیدا کرد بلکه زمینه برای هویت‌یابی جهان اسلام نیز به‌وجود آمد.

هرگونه هویت‌یابی نیازمند همبستگی تاکتیکی و راهبردی است. در روند جنگ غزه از یک سو زمینه برای محدودسازی قدرت بازیگران جبهه مقاومت به‌وجود آمد. از طرفی دیگر نشانه‌هایی از ارتقای سطح بازدارندگی تاکتیکی ایران در محیط منطقه‌ای مشاهده می‌شود. در فرایند جنگ غزه، ایالات متحده راهبرد خود در قالب موازنه فراساحلی را ارتقا داده و این امر منجر به تصاعد سطح بحران تاکتیکی در محیط منطقه‌ای و در ارتباط با بسیاری از بازیگران محیطی گردیده است.

Translated References to English

- Agrawal, R. (2024). How conflict in the Middle East has fueled Iran's proxies. *Foreign Policy*, February 2.
- Azari, J. (2019). The Real Roots of America's Political Crisis. *Foreign Affairs*, Vol. 98, No 4, July and August.
- Barany, Z. (2021). the Gulf Monarchies and Israel: From Aversion to Pragmatism. *Middle East Journal*, Vol. 74, No. 4, winter, pp. 559-578.
- Bennis, P. (2008). *Iran in the Crosshairs: How to Prevent Washington Next War*. Washington Institute for Policy Studies.
- Biden, J. (2021). *Interim National Security Strategic*. Washington: White house Publication, March.
- Bozan, B., Weaver, E. (2008). *Regions and Powers*. translated by Rahman Kahramanpour, Tehran: Research Center for Strategic Studies. [In Persain]
- Brzezinski, Z. (2016). *Choice; Dominion or Leadership*. translated by Amir Hossein Nowrozi, Tehran: Ney Publishing. [In Persain]
- Brooke, L., Henrik Helm, H., Sorensen, G., Stohl, M. (2015). *Fragile States; Sociology of War and Conflict in the Modern World*. translated by Ahmad Rashidi, Tehran: Amir Kabir Publishing House. [In Persain]
- Castells, M. (2001). *Information Age: The Power of Identity*. translated by Hassan Chavoshian, Tehran: New Design. [In Persain]
- Cohen, S. (2008). *Geopolitics of the global system*. translated by Abbas Kardan, Tehran: Abrar Mazares Publishing House. [In Persain]
- Dassa Kaye, D., Sanam, V. (2024). Only the Middle East can fix the Middle East; The Path to a post-American Regional order. *Foreign Affairs*, January/ February, 2024.
- Fantappie, M., Vali, N. (2023). A new order in the Middle East?; Iran and Saudi Arabia's Rapprochement Could Transform the Region. *Foreign Affairs*, March / April 2023.
- Fukuyama, F. (2018). *Identity; Demand for Dignity, Politics, Suffering and Hatred*. translated by Luqman Kazmipour, Tehran: Raman Sokhn Publishing House. [In Persain]
- Golmohammadi, V. (2020). Regime Security and the Logic of Alliances in the Middle East. *Strategic Studies Quarterly*, 23(3), 105-132. [In Persain]
- Grygiel, J., Wess, M. (2024) 5 Rules for superpowers facing Multiple conflicts *Foreign Policy*, February 12.
- Matthiesen, T. (2024). How Gaza reunited the Middle East; A new pan-islamic front may be America's Biggest Challenge. *Foreign Affairs*, January/ February, 2024.
- Mossalanejad, A. (2012). Effects of the Security Instability on the Balance of Power in the Middle East. *Geopolitics Quarterly*, 8(27), 35-59. [In Persain]
- Mossalanejad, A. (2014). Geopolitics of Identity and Security Policy in the Regional Balance of the Middle East. *Geopolitics Quarterly*, 10(34), 70-98. [In Persain]
- Mossalanejad, A. (2022). *political economy; Fundamentals, function and process, 7th edition*. Tehran: Tehran University Press. [In Persain]

- Mossalanejad, A. (2022). Geopolitical power balancing in Biden's strategic policy making. *Geopolitics*, winter, Vol. 18, No 68, pp. 26-46.
- Mossalanejad, A. (2023). *strategic policy-making in theory and practice*. fifth edition, Tehran: Tehran University Press. **[In Persain]**
- Mossalanejad, A. (2023). *Strategic Policymaking of Great Powers and Regional Actors*. Third Edition, Tehran: Tehran University Press. **[In Persain]**
- Parsamehr, T., Ghasemi, H., keramatzadeh, M. (2023). Sense-Making framework About Future Reality for Regional Foresight (Case Study: West Asia region). *Political studies of Islamic world*, 12(3), 1-31. **[In Persain]**
- Rozna, J. (2001). *Security in a Turbulent World*. contained in Rozna et al., "Critical Assessments in the Field of International Security", translated by Alireza Tayeb, Tehran: Ni Publishing House. **[In Persain]**
- Zakaria, F. (2019). The Self-Destruction of American Power; Washington Squandered the Unipolar Moment. *Foreign Affairs* ,Vol. 98, No 4, July and August.